

و مضطرب احوال گشته بودند و غازیان ظفر آیین با تیغهای یمانی و شمشیرهای هندی به سر وقت ایشان رسیده همگان را شربت اجل از جام تیغ چشاندند.

القمه در آن روز محنت اندوز، بسیاری از جنود اوزبک به نیروی دولت قاهره به دست غازیان شیرگیر و مجاهدان دلیر، کشته و اسیر گردیدند، و غنایم بیحد ز اسباب بیرون از عده از اسبان راهوار و شتران باردار و استران برقرفتار، و اجناس نفیسه و اوانی زر و نقره و خیم و فروش گرامی، و یراق و لباس سپاهی، آن مقدار نصیب عساکر شهناش صاحب اقبال گردید، که محاسب و هم از تعداد آن به عجز اعتراف نمود.

پادشاه ستوده صفات، بعد از مراسم شکر و اهدای العطیات بدین فتوحات، در چهارباغ شاهی، که یک میل مسافت به بلند فخره بخارا داشت، قبه چتر بارگاه به اوج مهر و ماه رسانید. و دلاورانی [را] که در روز هیجا در دفع مخالفان سمند سرعت در میدان شجاعت جهاندیده، مراسم کوشش و لوازم جان نثاری به تقدیم رسانیده بودند، مطایب آمال ایشان را از متاع احسان و عاطفت [گرانبار] گردانیده، مست دریانوال به انعام و احسان برگماشت، و هر یک از ایشان را فراخور کوشش به بذل و بخشش خوشحال و مستمال گردانیده، آن شب در نهایت انبساط بساط عشرت بگسترانید.

۱۵۱

آمدن دارای توران به عز بساط بوسی صاحبقران زمان و مشرف گشتن بدان آستان معدلت بنیان و نوازش یافتن آن از پادشاه معدلت نشان

چون از آن جانب، عساکر تورانی شکست فاحش یافته، با ندامت بسیار و افسوس بیشمار وارد بلند فخره بخارا [شده]، و دروب آمدوشد را بر روی خود مسدود گردانیدند، ابوالفیض از کردار ناشایست خود نادم و پشیمان گشته، حکیم اتالیق را به حضور خود خواسته، گفت: ای مدبر دانا، وای غمخوار شاه و گدا، چون احوال بدین منوال گشت، یقین حاصل است که من با تیغه خود قتیل و اسیر دست صاحبقران گیتی ستان خواهم گردید. اما التماس من آن است که تو دفعه ای دیگر بدزنها را خواهی به خدمت صاحبقران دوران رفته، نحوی نمایی که رعایا و برابرا را به تصدق فرقی فرقدان سالی خود بخشیده، از جرایم ایشان درگذرد. و چون من گنهگار و روسیاه آن آستان مروت نشان گردیده ام، به رهنحو رای الهام آرای آن قرار گیرد، از آن قرار به من به عمل بیاورد. و حکیم اتالیق قبول این معنی را نمود.

بس در این صورت، حسب‌الفرمایش ابوالفیض‌خان، منشیان عطاران نشان عریضه‌ای مستعمل بر این مضمون قلمی نمودند که: چون بعضی از مخالفان تپاه روزگار از طایفه آق‌بلو و اووزبک، که مرا بر مخالفت طریق مستقیم اطاعت پادشاه هفت اقلیم بداشته بودند، به‌اسوه حال گرفتار گونه‌گونه نکال و وبال گردیدند، بعضی در روز مجادله به‌ضرب نیج عساکر فیروز‌مآثر مقتول، و برخی راه فرار پیش گرفته در جبال و صحاری متفرق و پراکنده گردیدند، و من نیز دیدم آنچه دیدم، اما چون طینت صافی طوبیت آن حضرت به‌زالال مضمون «سبقت رحمتی غضبی» سمت امتزاج یافته، و ضیاء «و‌العافین عن‌الناس» بر‌ساحت ضمیر عفو پذیر آن زینت ده تاج و سریر تافته، یقین که رقم عفو و اغماض بر‌صحایف جرایم این بنده عاصی کشیده، قبایح گذشته را به‌نجوی که‌از پادشاه هندوستان در گذشته، کان کم یکن خواهند انگاشت.

از من گنه آید و من اینم از تو کرم آید و تو آئی

بعد از اتمام عریضه، چند نفر دیگر از رؤسا و سرکردگان خود را به‌اتفاق حکیم آتالیق، مأمور درگاه سلاطین سجده‌گاه شهنشاه گیتی‌ستان گردانید.
بعد از ورود آتالیق و وصول آن عریضه، پادشاه جرایم بخش و آن خسرو تاج‌بخش ملتسبات پادشاه افراسیاب جاه [را] به‌انجاح مقرون داشته، تحف و هدایای بسیار بایک دونفر از قورجیان عظام، و استمالت نامچه و خلعت گرانمایه‌ای به‌اتفاق حکیم آتالیق، به‌طلب پادشاه ترکستان ارسال داشت.

بعد از ورود آتالیق مذکور، و خاطر جمعی دانستن پادشاه افراسیاب جاه با تحف و هدایای بسیار و پیشکش و ارمغان یشمار، که از آن جمله یکی شمشیر و یکی چهارآینه امیر تیمور گورکان و مغفر وزره چنگیزخان بود، به‌نظر آفتاب اثر صاحبقرانی رسانیدند. و در هنگام ورود به‌کناره اردوی کیوان‌بوی، حسب‌الامر دارای زمان نصرالله میرزا و علیقلی‌خان برادرزاده آن حضرت به‌عنوان استقبال در آنجا ملاقات حاصل گردانیدند، و به‌اتفاق و مشایعت یکدیگر به‌خمیه‌ای که در جنب سرایند نصرالله میرزا به‌جهت آن تعیین کرده بودند، ترول نمودند.

و آن شب بزمی در نهایت خوبی و جشنی در کمال مرغوبی، به‌جهت پادشاه‌توران ترتیب داده، و بندگان والا و علیقلی‌خان لوازم خدمتگزاری را به‌عمل آوردند. و هر دم از ندیمان و مقریان درگاه فلك توأمان صاحبقرانی آمده، پرسش علیحده می‌نمود. اما در محل ترول، پادشاه افراسیاب جاه تاج و نگین خود را ارسال خدمت حضرت صاحبقرانی گردانید.

و پادشاه بنده‌نواز، تیسم فرموده، گفت: تاج‌بخشی شمار ماست، و شفقت و مهربانی عادت دیرینه ماست.

روز دیگر از ترول آن پادشاه به‌وقتی که:

شاه انجم به‌رسم هر روزه چون برآمد به تخت فیروزه

صاحبقران دوران و آن برگزیده حضرت سبحان، به رسم اقامت و یادبود، هیچ‌ده رأس اسب تازی تَراد شاهی، که در اصطبل هیچ پادشاهی موجود نبود، با ساز و آلت یراق تمام مرصع، و از نقود و اجناس نفیسه هندی و فرنگی و ایرانی به قدر شصت هزار تومان، و از مرصع آلات از قبیل یراق شمیر و کارد و بازوبند و جواهرات به قدر یکصد هزار تومان تبریزی، حمل آن اسبان نموده، به سرکار آن پادشاه مهمان ارسال نمودند. و از برای منازل و اعیان حضرتش، فروش نیکو از قالی و نمدهای الوان، و خیم دارایی آراسته، و اثاثه منازل، که به سرکار پادشاهان لایق می‌باشد، از برای آن ضیف اضافه فرمود، که آن نیز به قدر سه هزار تومان تبریزی به قیمت درآمده بود.

از این احسان جسیم و سماحت عظیم که نام کریمان روزگار را شسته و تیشته سخاوت سلاطین ماضیه [را] در طاق نسیان شکسته، روزنامه چه بخشش حاتم و او گدای قآن این چنگیز خان و قآن در نور دیده

نام نامی نادر و آن بخشش نادری شهر باران جهان از این شد چاکری (۴)
چون دارای توران اینهمه شفقت و مرحمت و دربانوایی صاحبقرانی را ملاحظه فرمود، زبان به عجز و اعتراف گشوده، احسن و آفرین می‌گفت. که در این وقت حسنعلی خان معبرباشی و میرزا زکی ندیم به ملاقات و دست‌بوسی پادشاه فریدون فال مشرف گشته، به عرض آن رسانیدند که: آرزوی حضرت گیتی‌ستان [آن] است که قدم رنجه فرموده، ساعتی فیما بین این دو کوکب قران گشته، در یکجا مجتمع گردند، و ملاقات حاصل شود.

پادشاه افراسیاب جاه، به اتفاق نصرالله میرزا و علیقلی خان، عازم درگاه خاقان گیتی‌ستان گردیدند. و چون به زیر سایانی که در پیش خیمه‌ای که در آن صاحبقران دوران قرار و آرام داشت [رسیدند]، حضرت گیتی‌ستان از بالای تخت نادری تا زیر سایان به استقبال دارای توران شتافته، و ملاقات آن دو پادشاه عظیم‌النشان در آن مقام به عمل آمده، دست یکدیگر را گرفته، داخل سرادق نادری گشته، در آن مجلس خلد آیین قران نیرین در یک برج جمع گردیدند. و ساعتی خلوت خاص کرده، رازهای نهانی و امورات پادشاهی را به یکدیگر تقریر نمودند. و خاقان جم اقتدار در لوازم مراعات و مهربانی و فروتنی بدان پادشاه عظیم‌النشان کوتاه می‌فرمود، و به نحوی برخورد نمود، که ابوالفیض خان از حجات محاربه‌ای که از او به وقوع آمده بود، مشرف بر هلاک گردید.

پادشاه همت اقلیم درک این معنی را فرموده، مقرر داشت که سازندگان و نوازندگان و رقصان و شعبده‌بازان ممالک هندوستان و سند و ایران قدم در آن مجلس گذاشته، برمی و جشنی در آن روز فرح‌اندوز مرتب کردند، که عقل بیننده روزگار در این گردش لیل و نهار چنین مجلسی ندیده و مشاهده نکرده بود، تا محلی که مائده‌سالاران اطعمه و اشربه‌ای [را] که ساخته و پرداخته بودند، به عرض حضور کشیدند. بعد از فراغ

اکل و شرب آن دو پادشاه جهانداد، دارای ترکستان مرخص گشته، وارد خیمه خود گردیده، با دل شاد و خاطر آزاد به استراحت پرداخت.

و روز دیگر به اتفاق حکیم اتالیق به درگاه فلک فرسا مشرف گشته. محاسبات و سررشته‌جات ممالک ترکستان را به نظر ایستادگان کریاس گردون اساس اعلی رسانیدند. خاقان گیتی‌ستان به عهده حکیم اتالیق مقرر فرمود که: همان سورات عاقر منصور را یوم به یوم، مانده‌ای که ریایات جاء و جلال در نواحی بخارا توقف دارد، مهمازی [نموده] و دیگر به هیچ وجه من الوجوه احدی را مزاحم احوال نگردند. [و] رعایا و برایا در مهد امن و امان آسوده و برقرار باشند.

نسقیچیان غلاظ و شداد تعیین فرموده، که در قصبات و قری رفته، ملاحظه نمایند که هر گاه احدی از عاقر منصور در آن حدود رفته، خلاف آدابی از آن سرزند، در همان منزل آن شخص را به قتل آورده، سر او را به درگاه فلک فرسا حاضر نمایند. نظر به فرمان قضا جریان نسقیچیان در اطراف بلوکات متفرق گردیدند، و از احدی خلاف قاعده به وقوع نیامد.

چون در آن چند یومی که دارای جهان در بلده فاخره بخارا توقف داشت، سکه و خطبه به نام نامی و اسم گرامی صاحبقران گردید، از نواحی قرشی و شهر حصار و شهر سبز تا دیار سرقند همگی به حوزه تصرف آن حضرت درآمد.

چون خاطر جمعی از رفق و فتق مهمات آن دیار حاصل گردانید، اراده آن در خاطر فیض مظاهر خود راه داد، که تاج بخشی کرده، ممالک ماوراءالنهر را مجدداً در کف کنایت و عهده اهتمام ابوالفیض خان پادشاه ممالک مذکوره گذاشته، معاودت نماید.

۱۵۲

تاج بخشی نادری دوران به ابوالفیض خان پادشاه ترکستان و او را از کوی خواری به منزله پادشاهی رسانیدن

تا حضرت واهب العظیبات تاج موفورالابتهاج برفرق فرقدان سای صاحبقرانی نهاد، و خلعت فاخره کشورگشایی را بر قامت استقامت نادری پوشانیده، همگی همت عالی و تمامی نهمت متعالی مصروف و معطوف بر آن بود، که هر کسی که از راه راستی و درستی در این آستان کرامت‌آشیان از سر صدق و اخلاص خدمات لایقه به ظهور رسانده، و امانت و دیانت را شعار خود سازد، به نوعی او را منظور نظر آفتاب اثر گرداند، که مزیدی بر آن متصور نباشد، و محسود اقران خود گردد.

مصدق این مقال، وصف احوال پادشاه عدیم‌المثال ابوالفیض خان است که چون

دارای جهان برهنگی مملکت ماوراءالنهر استیلا و تسلط یافت. جمعی از مزاج گویان و مقربان آن درگاه خلافت بنیان به عرض همایون رسانیدند که: هرگاه پادشاه ترکستان را مقتول، و یکی از فرزندان خود را، به نحوی که سابق بر این چنگیزخان و سلجوقیان و دیگر پادشاهان اولوالزم که به ولایات بعیده مسلط می گشته اند صاحب اختیار و فرمانروای نو تعیین کرده معاودت می کرده اند، بندگان همایون نیز به همان رویه هرگاه عمل نمایند اولی خواهد بود.

حضرت گیتیستان بعد از تأمل بسیار فرمود: مروت و دیانت برترین و نیکوترین صفات پادشاهی است. اولاد و عشایر مرا همان مملکت ایران کافی است. هرگاه رشادت و شجاعتی داشته باشند، به نحوی که من جمیع ممالک محروسه را به ضرب شمشیر آبلار به حوزة تصرف و اختیار خوش درآوردم، ایشان نیز خواهند آورد.

بود پادشاهی به شمشیر و بس به میراث نتوان گرفتن زکس
و هر چند که پادشاه ترکستان در مقام مخالفت و عصیان با ما درآمد، اما اراده جهانگشای ما چنان قرار یافته، که مجدداً لوی سلطنت کشور ترکستان را به نام او برپا نموده، زمام اختیار آن مملکت را در کف کفایت او گذارده، و اسم و رسم از خود نتر غرض آفاق باقی دارد.

ندیمان خاص عرض نمودند که: به هر نحو رای الهام آرا قرار یافته، عین صلاح دولت قوی بنیاد است.

حضرت صاحبقران به عهده و اهتمام کارکنان بزرگ کار عظمت مدار مقرر فرمود که جشنی بسیار پر زینت و به جهت جلوس پادشاه ترکستان مهیا نمایند. متصدیان مهم چنانکه باید و به نحوی که شاید در تمهید مقدمات بهایت سعی و اهتمام به تقدیم رسانیدند. و جهت تعیین مقام این جشن بهشت آیین، فضای دلگشا و مرغزاری خوش آب و هوا اختیار نمودند، که از روایح هوای مشک افشانش دماغ خرد برآسودی، و از اعتدال نسیم عنبرفشانش دم مسیحا را مایه در افزودی. جداول و انهار آب روانش نشانه «جنات تجری من تحتها الانهار» و گنهای ساحت زمین بهشت آیینش نمونه «ارم ذات العباد التي لم یخلق مثلها فی البلاد». و در این فضای دلگشا قبه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه آن پادشاه جمجاء [را] باواج مهر و ماه برافراشتند.

درو دشت و صحرا بشد ارغوان زکرباس مصری بشد لعل کان (؟)
برافراخت از خیمه ارم (؟) نشان به روی زمین صد هزار آسمان
صاحبقران گیتیستان، از تنویر حضور فردوس لقا، آن مقام فرح افزا را نمونه
فردوس اعلی گردانید. و چند نفر از خوانین را مقرر داشت که به خدمت دارای ترکستان
رفته، تکلیف مجلس پادشاه هفت اقلیم نموده، که وارد حضور ساطع النور خاقان گیتیستان
گردند. و پادشاه فریدون فال آن افراسیاب جاه را در صدر مجلس در پهلوی خود جای
داد. و در آن مجلس خلد آیین به اناره نور عشرت و کامرانی و اداره جام طرب از روح

ریحانی مشغول گشتند.

برنایان لالهرخ [را، رخ] از می‌ناب ارغوانی معدن یاقوت زمانی گردیده، و پیران زنده دل را از تواتر اقداح ایام کامرانی و روزهای جوانی میسر گشته، مغنیان خوش‌آواز به‌الحان مرت طراز با عندلیبان دمساز، سازندگان نغمه‌پرداز به‌سوی گونه‌گونه‌ساز با غزالان زهره جبین هم‌آواز.

چو محفل نسخهٔ باغ ارم بود مصایحش شه صاحب کرم بود
 هزار از لعبتان پرنیان پوش گرفته تنگهای می در آغوش
 هزار از گلرخان ارغنون ساز همه سازنده و رند و خوش‌آواز
 هزار از ماهرویان گل اندام گرفته در بر خود باده و جام
 چه مجلس، محفل باغ جنانی مزین تر ز روح واز روانی
 صاحبقران نامدار، چون آفتاب جهانتاب میانهٔ ثوابت و سیار بر سریر کامکاری
 واورنگ جهانداري نشسته، و امرای عظیم‌الشان و سلاطین و دیوانیان و اشراف و اعیان
 و حکام امصار و بلدان را، از یمین و یسار مواضع مناسب فراخور رتبه و مناصب تعیین
 گشته، خواص و مقربان و بوابان و چو بنداران در برابر سریر خلافت مصیر به‌آیین ادب
 صف آرایی کردند.

القصة، در آن روز دلفروز، مجلسی از فر وجود باجود پادشاه ستاره جنود منعقد گردید، که تادیدهٔ مهر و ماه از این کبودین خرگاه بر بیسط زمین ناظر است، هیچ يك از اعظم سلاطین زمان را بدان مثابه مجلسی آراسته مشاهده ننموده، و گردون‌بیر با آنکه همه تن دیده و گوش است، شبیه آن غیرت خلدبرین را در هیچ عصری ندیده و نشنیده.

و چون مجلس خلدآیین بدان ترین از ایرانی و هندوستانی و ترکستانی آرایش یافت، و دماغ میگساران از تصاعد بخار ریحانی تازه و خرم گردید، خوان‌سالاران و منصفیان امور طبخ خوانهای الواق به‌انواع نعمتهای گوناگون «لحم طیر مپاشتهون و فاکهه مپایتخیرون» بیاراستند. و چندان از اطعمه و اشرهٔ متنوع در آن فضای دلگشا از حیز قوه به‌منصهٔ ظهور آوردند، که تا دامن قیام روزی‌طلیان انام را کفاف بودی، واز ذخیره و زلفهٔ آن بینوایان را تا یوم النشور معاش روزگار گزشتی.

و چون طوایف اعم از موایید انعام عام پادشاه محتشم بهره‌ور گشتند، و بساط اکل و شرب منظوی گردید، پادشاه اقلیم‌بخش مقرر فرمود که تاج شاهی و مغفر فیروز کلاهی [را] که به‌دانه‌های [] موصوف و به‌هفت هزار تومان به‌اتمام رسیده بود، حاضر گردانیدند، و آن لجهٔ جود و سخا و آن منبع کرم و حیا، به‌دست مبارک خود آن مغفرو آن تاج را بر سر پادشاه ترکستان نصب فرمود.

و به لفظ گهربار چنین ادا نمود که: «جميع ممالك ترکستان را به‌حوزهٔ تصرف تو دادم، و تورا به‌منزلهٔ برادر خود دانستم. و امیدم چنان است که مادام الحیات طریق

یکانگی و برادری و اتحاد را بهما برقرار داشته، اساس دوستی را محکم داشته، رشته یکانگی را بهمقراض خیالات فاسده منقطع ساخته، هر کس در معالک مذکوره سراز اطاعت و انقیاد تو بناید، بدون جدایی و مغایرت اعلام فرمایی، تا جمعی از عساکر منصور را ارسال دارم که در تنبیه آن کوشیده، زجر بلیغ و تنبیه بیدریغ نمایند.

دارای ترکستان در مقام عرض درآمده، گفت: یقین حاصل است که مادام الحیات اباعن حد و نلا بعد نسل هر گاه صفت و مردانگی در ما موجود باشد، به اولاد و قبایل صاحبقرانی خدمات بی اندازه البته به عمل خواهد آمد، و مادام الحیات یکی از حمهٔ چاکران و هواخواهان این دولت قوی بنیان بوده خواهیم بود.

شهریار گیتیستان بعد از محبت و نوازشات به دارای توران، دست دربانوال بهخلع فاخره و اثواب و افزه از جامه‌های زریاف و اطلس و مطبق و جلود سمور و سنجاب و قاقم و بالاپوشهای سقرلاط و بادله و دیبا گشاده، قامت قابلیت هریک از حضار مجلس را بیاراست. چنانکه در آن روز مسرت اندوز به تشریف خلع پادشاهی و تلبس جامه [های] ظل‌اللهی سرافراز و مباحی گشته، سزافتخار به اوج سپهر دوار بر افراشتند، خصوص در آن ایام فرح انجام که از سحاب مکرمت و احسان شهنشاه جهانگشا کشتار امانی و آمال سرکردگان و [] ترکستان سرسبز و برومند وریان گردید.

القصة، به جهت مبارکبادی دارای ترکستان، کوس بشارت و خوشدلی به نوازش درآورده، فاتحت و تکبیر انا کردند. چون مجلس بزم منقسی گردید، دارای توران مرخص گشته، و به خیمهٔ خود رفته، سجدهات شکر الهی و شکر احسان اعلیٰ حضرت ظل‌اللهی [را] بهجا آورد.

روز دیگر که این مقرسی فیروزه‌فام از ششم خورشید ضیا انجام چون تقرهٔ خام گردید، و اوراق سودارنگ براری و صحاری از نور مهر به بیاض مبدل شد، حکیم آتالیق به خدمت پادشاه گردون غلام مشرف [شده] و به عرض عاکفان سنهٔ سنیهٔ همایون اعلیٰ رسانید که: چون موکب جاه و جلال از این نواحی بر جناح حرکت عازمست دیگر خواهند شد، در نواحی سمرقند جمعی از طایفهٔ یوز عنان سرکشی و مخالفت برتافته، همیشه اوقات با پادشاه افراسیاب جاه یاغی و طاعی بوده، اختلال کلی به ولایات محروسه می‌رسانند. هر گاه امر جهانگشا چنان مقرر شود که یک نفر از سرداران سپاه با جمعی عساکر منصور به دفع آن طایفه اشتغال ورزند، باعث آرام مملکت و رفاه خلق الله خواهد بود.

دارای گیتیستان، لطفعلی خان ولد بابا اعلیٰ بیگ کوسه احمدلو را باموازی بیست هزار نفر از نامداران رستم توأمان مقرر داشت، که به ولایت مذکور رفته، در دفع آن طایفه اشتغال ورزد. و سنگ قبر امیر تیمور گورکان را، که از یک پارچه یشم است، بایک زوج در هفت جوش که در مسجد جامع، که شهرت به منبرهٔ خانم دارد و [آن] مرحوم مغفور نصب کرده‌اند، برداشته، در حین آمدن به اراض فیض مدار بیاورند. و موازی پنج شش هزار کس از جماعت یوز ملازم رکابی گرفته، به درگاه جهان آرا حاضر گرداند.

وبعد از فرستادن لطفعلی‌خان، حسب‌الامر مقرر گردید که موازی سی‌هزار نفر از غازیان اوزبک ملازم گرفته، محمدرحیم‌بیگ ولد حکیم آتالیق را سردار و صاحب اختیار آن جماعت گردانید. و چون در آن محل محصلان به اطراف بلاد ماوراءالنهر تعیین گشته بود که ملازم مقرر را وارد درگاه جهان‌آرا نمایند، حسب‌الامر مقرر گردید که محمد رحیم بیگ در آن حدود توقف، و بعد از گرفتن ملازم مذکور، وارد رکاب ظفر انتساب گردد.

پادشاه اقلیم‌گیر حکیم آتالیق و دولت قوش‌بیگی را به حضور احضار کرده، فرمود که: چون فی‌مابین این دو سلسله علیه اتحاد و یگانگی برقرار، و استحکام یافته، رای جهانگشا چنان است که مواصلت در مابین به‌نهی که با پادشاه هندوستان به‌وقوع آمده، حاصل گردد. چون در پس پرده عصمت [دو] صبیۀ محترمه دارد. به ازدواج فرزند سعادت‌مند رضاقلی‌میرزا و علیقلی‌خان برادرزاده‌ام [درآمده، این نظر] حاصل گردد. آتالیق مزبور انگشت منت بر دیده حرمت نهاده، از خدمت دارای جهان‌مرخص، و به خدمت پادشاه توران مشرف [شد]، و چگونگی خواهش شهنشاه دوران را عرض نمود. پادشاه مذکور، بعد از تأمل بسیار چارهای به‌جز اطاعت و انقیاد امر آن پادشاه گردون احتشام ندیده، قبول این معنی را نمود.

اتالیق مذکور، به خدمت خاقان گیتی‌ستان مشرف، و به‌عرض عاقلان سده سنیۀ اعلی رسانید که دارای توران عرض می‌نماید که هر چند فرزندان من لایق خدمتگاری آن آستان خلافت بنیان را ندارند، چون رای همایون بدان قرار یافته، به‌ر نحو که مصلحت و کنکاش را دانند، خود معمول دارند.

دارای سکندر اساس جمعی از کدبانویان حرم محترم را مقرر داشت که به دولترای پادشاه توران رفته. صبیۀ مهتر را به‌جهت فرزندم رضاقلی و صبیۀ کهتر [را] به‌جهت فرزندم علیقلی خواستگاری کرده، معاودت نمایند.

نظر به‌فرمودۀ پادشاه اقلیم‌بخش، کدبانویان حرم محترم شهنشاهی وارد حراذق پادشاه چنگیزخانی گردیده، به‌نهی که پادشاه جهان مقرر داشته بود معمول داشته، و استرضای بانویان حرم را حاصل کرده، معاودت به‌خدمت صاحبقران دوران کردند. و به‌عرض اقدس رسانیدند که صبیۀ کوچکتر پادشاه توران در عقل و کمال و فصاحت و بلاغت و وجاهت بیقرینۀ روزگار و یکدانه گوهرکان صنع آفریدگار است.

چون اوصاف حمیدۀ آن نیک اختر گوشه رضاقلی‌میرزا گردید، به کدبانویان تقریر کرد که به‌خدمت دارای جهان عرض نمایید که آن گوهر گرانبها را به‌عقدمن درآورد.

چون کدبانویان مذکور این معنی را به‌سمع بندگان اقدس رسانیدند، خاقان‌جم اقتدار فرمود که: چون اولاً به‌سمع دارای توران رسیده که صبیۀ کهتر به‌جهت علیقلی و مهتر به‌جهت رضاقلی، حال از شیوۀ آداب و ضوابط دوراست که این مقدمه مسوع پادشاه مذکور گردد، و به‌خاطر فیض مظاهر آن ملالی رسد. به‌فرزندم رضاقلی عرض

نمایند که هر دو از يك مادر و پدر و از نسل چنگیزخان و نژاد گورکانی‌اند. و چنین گفتگو صورت حساب ندارد.

چون مقدمات مذکوره را به‌سمع بندگان والا رسانیدند، از شنیدن این سخن گرد ملال برطیع آن سپهر جلال نشسته، و چون سوء مزاجی با علیقلی خان داشت، گفت: هر گاه، چنین است، مرا کدخدایی در کار نیست. و اگر خداوند عالمیان نظر شفقتی به‌من داشته باشد، عنقریب صبیۀ پادشاه خطا و ختن را چنان نماید که به‌عقد من درآید. کدبانویان حرم چگونگی گفتگوی بندگان والارا به‌سمع پادشاه ربیع مسکون رسانیدند. از شنیدن این کلام و رساندن این پیغام، بندگان والاشان را آتش غضب درکانون سینه شعله‌ور گشته، باخود اندیشید که، رضاقلی هوای سلطنت و کامرانی در سردارد. در ظاهر مقرر داشت که: هر گاه رضاقلی مواصالت پادشاه توران را ابا می‌نماید و به‌خود مناسب نمی‌داند، من به‌جهت خود خواستگاری، و در سلك پرده‌گیان سراقق عصمت منتظم می‌سازم.

مجدداً کدبانویان حرم را ارسال درگاه پادشاه توران داشت که چگونگی را معروض رای قمر انجلا گردانیدند. چون از طرفین رضامندی حاصل گردید، در ساعت سعد، قضات عقد آن شاهزادگان را به‌خاقان گیتی‌ستان و نواب علیقلی خان بستند، و هر يك را در هودجهای زرنگار با جواهر و گوهر بسیار و خدمتگاران و غلامان انفراد درگاه سلاطین سجده‌گاه گردانیدند. حضرت گیتی‌ستان و نواب علیقلی خان در آن شب شاهزادگان گورکانی را تصرف کرده، کامیاب و بهره‌مند گردیدند.

بعد از مدت سه‌یوم، صاحبقران جهان فرزندی ارجمند خود نصرالله میرزا^۲ و علیقلی خان را با حرم تورانی از رکاب ظفر انتساب مرخص [نمود]، که از مر راه مرو عازم ارض فیض‌منار گردیدند.

و دارای جهان چون خاطر جمعی حاصل نمود، مجلس خاص مهیا داشته، مقرر فرمود که دارای ترکستان وارد حضور ساطع‌النور صاحبقرانی گردد. بعد از ملاقات فیما بین، دارای جهان فرمود که: در این وقت امر جهانگشای چنان قرار گرفته، که به‌قدر چهل هزار نفر از عساکر تورانی [را] گرفته، به‌درگاه جهان‌آرا حاضر نمایند، که در رکاب ظفر انتساب خدمت نمایند. و هر گاه پادشاه افراسیاب جاه را از ملازم ایرانی خواهش بوده باشد، مقرر فرمایند که جمعی از عساکر را در رکاب سعادت انتساب بگذاریم. که هر گاه از جانبی مخالف و سرکشی و بدگیشی از موافق ظاهر

۳- عبدالکریم کشمیری در بیان واقع (ص ۷۱) گوید: «دختر ابوالفیض را به‌ازدواج علیقلی خان، و عمۀ دختر یعنی خواهر والی توران به‌عقد نادر دوران مسمم گردیده. و در صفحه ۹۳ گوید: نادر در بازگشت به‌ایران در چهارجو، خواهر ابوالفیض خان را طلاق داده تود برادر فرستاد. اما علیقلی خان دختر والی را به‌عقد زیبایی که داشت به‌ایران آورد.

۴- در جهانگشا (ص ۳۵۴) گوید: چون رضاقلی میرزا را شوق دیدن نصرالله میرزا که از هندوستان آمده و در هرات توقف داشت، غالب و ملاقات او را طالب بود، لهذا مرخص گشته، باعلیقلی خان روانۀ مشهد گردیده. ۲۳ رجب ۱۱۵۳.

شود، در دفع آن کوشیده، جانفشانی ظاهر نمایند. و در نواحی ماوراءالنهر اگر دشمنی و حرکتی و بداندیشی [باشد] که در خدمات آن عزیز کوتاهی و سهل‌انگاری نماید، مقرر نمایند که در رکاب اقدس خدمت نموده، عازم مملکت ایران گردد، که آن مخدوم فارغان و مرفه‌الاحوال در امورات پادشاهی فیصل ده و فرمانروا باشند.

دارای افراسیاب جاه عرض نمود که: جمعی از طایفهٔ حماری از قبیل محمد امین‌بیگ و فاضل‌بیگ و عالم‌بیگ شهرسبزی و غیر ایشان از سرکردگان هستند، که در خدمات ما نکاهل می‌ورزند. هرگاه آن جماعت را برداشته عازم ایران گردند، مملکت ما خالی از شر و شور خواهد بود. دارای سکندر سریر قبول این معنی را نموده، ایشان را مأمور خدمات گردانید.

الغسه، بعد از گفتگوی بسیار، آن دو پادشاه گردون و قار با یکدیگر رازهای نهانی و سفارشات پنهانی کرده، یکدیگر را و نایع نمودند، [و دارای جهان] در ساعت سعد از بلدهٔ فاخره بخارا بر جناح حرکت آمد، عازم کنارهٔ معبر چهارجو گردید.

۱۵۳

عنان تافتن صاحبقران به جهت تسخیر مملکت خوارزم و آمدن ایلبارس خان و شکست یافتن آن

دگر باره آن شاه گیتی ستان
بر آمد چو خورشید زرین لگام
زمین و زمان جمله در جوش شد
از آن جنبش لشکر بیکران
دلبران و گردان فولاد پوش
به آیین رستم، سپه صد هزار
عنان تافت آن لشکر بی‌قیاس
از آن لشکر و شورش پر شرار
چون دارای جهان و آن خسرو ممالکستان، با جیوش دریاخروش از تسخیر ماوراءالنهر فراغتی حاصل نمود، از بخارا حرکت، و منزل به منزل آ و ارد معبر چهارجو [شده]، و در آن منزل از رود جیحون گذشته، مقرر داشت که جمعی از اردو بازاری و از عساکر هندوستانی که رفتن راه خوارزم بدیشان دشوار بود، مرخص [شدند].

۱- نسخه: یوالبارس، در بیان واقع (ص ۸۶) نیز یولبارس، و معلوم می‌نمود در محل

چنین تلفظ می‌شده.

۲- در بالای سطر بعداً افزوده شده: به تاریخ ۱۶ شهر رجب ۱۱۵۳.

ومیرزاتقی شیرازی [را] که در رکاب سعادت فرجام بود، و مستوفیکری فارس تعلق به او داشت، چون در سخاوت قرینۀ حاتم طایی و در دانش مانند علامۀ دوانی بود، به حضور طلب داشته، به عواطف خسروانه مستمال و امیدوار گردانیده، بهرتبۀ ارجمند مستوفیالممالکی سرعزتش [را] به اعلیٰ علیین رسانید. و حل و عقد و قبض و بسط [امور] ممالک ایران و هندوستان و ترکستان و غیره بلاد محروسه و درگاه کعبه اشتباه خود را بهای رزانت آرای وی منوط و مربوط داشت.

و چنان مقرر فرمود که قبل از ورود موبک فیروزی کوکب وارد ارض فیض مدار گردد. و در آن حدود سررشتهجات امورات بلاد و اعمار عالم را مضبوط، و تدارک عساکر فیض مآثر [را] که در رکاب سعادت فرجام می باشند، حسبالواقع از همه اشیا دیده، که بعد از تسخیر خوارزم، اراده مملکت داغستان در نظر فیض منظر خاقانی می باشد. و آن والاچه را به اتفاق ملاباشی از رکاب ظفراتساب مرخص، و مأمور ارض فیض مدار گردانید.

از عجایب روزگار، آنچه مسود این او را ق ملاحظه نمود چنان است که: جماعت اردو بازاری از ولایت فارس و عراق آب لیمو و شیشه گلدان و اجناس نفیسه باگیری کرده، از نواحی کابل و قندهار و دارالسلطنۀ هرات به اردوی معلی آورده، به قیمت مناسب نداده، انتهاز فرصت قیمت اعلی داشتند. در آن محل که از نواحی چهارجو مرخص، و عازم مرو گردیدند، در عرض راه به جهت نبودن آب و شدت گرما و سختی ریگ روان منزل شیرشتر آب لیمورا به مرکبان خود می دادند. و شیشه گلدان و اقمشۀ بسیار [را] در عرض راه مذکور انداخته، همان جان خود را از مهلکه به ساحل نجات رسانیدند. و در هنگام ورود به آلکای مرو، شیشه گلدان دوست دینار و شیشه آب لیمو به سیصد دینار خرید و فروش می شد. و هر شیشه را در اردوی معلی به مبلغ یک تومان ابتیاع می کردند، و جماعت اردو بازاری در دادن آن ابا می کردند. الحرص کلهم محروم.

القصة، چون خاقان گیتی ستان از رود جیحون گذشته، وارد چهارجو [گردید]، چنان همت به تسخیر خوارزم منقطع ساخت.

مقدمت خوارزم به نحوی است که [چون] آوازه ورود صاحبقرانی به بلده فاخرۀ بخارا گوشزد ایلبارس خان پادشاه آن نواحی گردید، جمیع سرداران و سرکردگان و ایتاقان خود را احضار کرده، چنان قرار دادند، که تدارک عساکر خوارزمی را دیده، و در مجادله و محاربه لوازم پاداری را معمول داشته، کوتاهی و سهل انگاری جایز ندارند.

و در این خصوص شرحی به نواحی قراقلیاق و قراق که محل تولد او و عشایر او بود قلمی [کرده]، و سپاهیان هر طایفه را به حضور طلبید. و در اندک فرصتی به قدر یکصد و بیست هزار نفر سواره و پیاده به درگاه خود حاضر گردانید. و همه روز قراولان و جاسوسان خود را مقرر داشته بود که یوم به یوم چگونگی حرکت نادری را به عرض آن برسانند. که در این وقت مأمورین مذکورین چگونگی تسخیر بلده فاخرۀ

بخارا، و از رود جیحون گذشتن [جهانگشا] را معروض رای جلالت آرای آن گردانیدند. آن خان پرغرور موازی سی هزار نفر از بدسواران اوزبک و آرال و یموت و برکمان، [بسرکردگی محمدعلی اوشاق و ارتقایناق]، مقرر داشته، چنان بر خود قرار داد که انشاءالله تعالی در نواحی چهارجو سرراه نادر دوران را گرفته، در همان مکان سلك جمعیت او را برهم زده، چون ستاره بنات النعش پراکنده خواهم گردانید.

به همین خیال خام و اراده باطل، آن خان بیحاصل، موازی سی هزار نفر از نامداران انتخابی خود [را] برداشته، ایلغارکنان وارد منزل جکس که فیما بین دارای دوران و لشکر آن خان جلالت شان هشت میل راه مسافت داشت [شد]، که در این وقت قراولان فیروزستگاه خیر ورود آن را مسموع رای جهانگشا گردانیدند

و خاقان گیتیستان در آن محل رقمی به عهد محمد رضاخان قرخلو بیگلربیگی مرو شاهجان قلمی داشته، و آن خان معلی شان را با موازی سه هزار نفر عساکر مروی به رکاب نصرت اتساب خواست، که مقارن این خبر غازیان مروی در منزل قراول چاهی چهارجو نزول داشتند، که خاقان گیتیستان مقرر داشت که عساکر مروی به سرعت تمام وارد حضور ساطع النور خاقانی گشتند. چرا که چون عساکر مذکوره همیشه اوقات باطایفه اشراز ترکمان مناقشه و مجادله قدیم داشته، و بلد آن سرزمین بودند.

آن نامداران فیروز توأمان را با موازی بیست هزار نفر دیگر از غازیان کاسحاب الدین برداشته، باقی سپاه و اردوی فیروزستگاه را به فرزند ارشد خود رضاقلی میرزا سپرده، و خود ایلغارکنان عازم سرراه آن مطایفه گردیدند، و در هنگام [ورود به] مرل جکس، از طرفین قراولان سپاه به یکدیگر برخوردند، و از ورود یکدیگر مطلع گشتند.

از این جانب، صاحبقران دوران چون مکرر اوصاف حسنه ایلبارس خان را شنیده بودند که در شجاعت و لشکر کشی قرینه افراسیاب ترک است، در هنگام حرکت لوازم احتیاط و سپاهگیری را مرعی داشته، و جمعی از نامداران افشار و قاجار و مروی را به عنوان چرخچگیری سپاه مقرر داشت. و خود در آراستگی سپاه [کوشیده] و صفوف قتال و جدال [را] از یمین و یسار آرایش داده، منتظر قتال گردید.

اما چون ایلبارس خان؟ از مقدمه ورود عساکر نصرت معاصر اطلاع حاصل نمود، با معدودی چند بر بالای خامه ریگی رفته، به تماشای آن سپاه قیامت آشوب نظر می افکند. چون چشم آن بدان نامداران رستم توأمان افتاد، که همگی ایشان مستغرق دریای آعن و بولاد، و چون شیر دمان و هزیر دمان در جوش و خروش بودند، رعشه بر بدن او افتاد، از آمدن خود نادم و پشیمان، که چه چاره ساخته، خود را از آن مهلکه جانستان مستخلص سازد، که در این وقت چرخچیان سپاه صاحبقرانی ظاهر گشته، با قراولان و چرخچیان ایلبارس خان به نیزه بازی و تیراندازی و مجادله کردن قیام ورزیدند. و به یمین دولت ابدی عساکر فیروزی مآثر بر آن جماعت دلیر گشته، خوف و هراس بر قیاس

۳- در حاشیه اضافه شده.

۴- ایلبارس خان را در نسخه خط کشیده، و به جای آن نوشته اند: ارتقایناق.

به مضمون «وقف فرقلوبهم الرعب» برضایر سپاه اوزبک مستولی گردیدند. و در این حالت از توقف خویش نادم گشتند، اما فایده‌ای بر آن مترتب نمی‌دیدند. ناچار برثبات اضطراری اقدام نموده، خویش را محاط گرداب بلا دیدند. چون ایلبارس خان چرخچیان خود را عاجز دید، به قدر پنج شش هزار نفر دیگر را به کمک و اعانت آن مأمور گردانید.

یکی گرد شد، ندر آن رزمگاه که شد همچو شب چهره مهر و ماه دلبران نهادند بر یکدگم بهم تیغ و نیزه، و تیر و تیر چنان گرم شد عرصة کارزار که گویا شده محشری آشکار سر نامداران، تن بیدلان فتاده به صحرا چو ریگ روان بی دجله‌ها شد در آن کارزار زخون یلان و هزاران کار قزلباش و اوزبک چو شیر زمان فتادند چو آتش ابر نیستان نخست سپاه اوزبک آغاز انداختن تیر نموده، گروه گروه [به رمی] سهام اشتغال می‌نمودند. چنانکه از کثرت آمد شد سهام بی‌نیازی و شبانابه تیر مجاهدان غازی فضای مرکه رزم را سقعی از چوب خدنگ پدید آمد، و لحظه‌ای از گشاد دامن تیر خدنگ نمی‌آسودند. و چندانکه مبارزان قزلباش اراده نمودند که داخل آن جماعت گردند، صدمات سهام مانع می‌آمد.

بالاخره فوجی از غازیان شیر کردار و تنگان لجه پیکار، که در یک سمت مرکه رزم انتظار فرست می‌بردند، و به جهت آن تعیین شده بودند که هرگاه چرخچیان صباکر منصوره را اعانت ضرور شود کمک نمایند، سناهایی افعیان استوار داد، سنگ سیر مراکب استوار نموده، و گروهی دیگر سیوف آبدار از نیام کشیدند، آنگاه از زمین و یار چوق سبا و شمال بر مخالفان حمله برده، چون سیل از فراز در رفتن مسارعت نمودند.

جنود اوزبک را ثبات و قرار تاب نمانده، لحظه‌ای به رمی سهام پرداخته، چون ملاحظه نمودند که مبارزان قزلباش حملات بی‌دری [کرده] و سهام ایشان را اعتباری نمی‌نمایند، چون بخت روز برگشتگان را وداعی نموده روی برناقتند، و چندانکه ایلبارس خان در مراجعت کوشش نمود، فایده‌ای بر آن مترتب نشد. و درائتای این دار و گیر از یمین و یسار سپاه یمندار اوزبک گریز برستیز اختیار می‌نمودند.

چون ایلبارس خان از چهار جانب خود را محاط گرداب بلا دید، آن نیز سر مرکب خود را برگردانیده، به سمت خوارزم به در رفت. و غازیان شیرکین از یسار و یمین در عقب گریختگان پادپایان کوه توان را از جای برانداخته، بسیاری از آن مخدولان اسیر و دستگیر و قتل گردیدند.

در این وقت چند نفر غلامان از خدمت دارای دوران وارد، و تقریر نمودند که امر جهانگشا چنان به نفاذ پیوسته، که متعاقب لشکر شکست خورده ترفه، معاودت نمایند.

عساکر منصور نظر به فرمان قضا جریان، با وجودی که به قدر دوسه هزار نفر سر و زنده گرفته بودند، معاودت کردند.

چون نارای دوران احوال لشکر ایلبارس خان را چنان مشاهده نمود، که به دست چرخچیان سپاه شکست یافته و فرار کردند، بر حصول این فتح به محامد شکر الهی قیام نموده گفت: ما در آن عقیده بودیم که سپاه خوارزمی تا تواحی خوارزم همه روزه دو نوبت و سه نوبت مجادله کرده، خواهند رفت. یقین حاصل است که اقبال نادری است که جمیع سرکشان و متمردان عالم را به حوزه تصرف ما در آورده، مطیع و منقاد می گرداند.

پس در آن روز فرح اندوز، جمیع سرکردگان و غازیان سپاه را به خلعت شهنشاهی سرفراز و مباحی گردانید، و عساکر مروی [را] که سه هزار نفر بودند، سرکردگان و یوزباشیان ایشان را خلعت سراپا، و سایر عساکر را نفی یک نوبت قبا شغفت و مرحمت فرموده، و دوسه یوم در آن حدود توقف، و از آن مکان بر جناح حرکت آمد، عازم خوارزم گردید.

اما چون از آن جانب ایلبارس خان یا ندامت بسیار و افسوس بیشمار فرار کرده وارد خوارزم گردید، چند نفر از نامداران خنجرگذار خود را مقرر داشت، که به هر رای و تدبیری که دانند، به اردوی کیوان بوی صاحبقرانی رفته، چند نفری زبان گرفته، معاودت نمایند، ده نفر از جماعت آب باز خنجرگذار تعهد نمودند که در زورقی نشسته، خود را به میان رود جیحون افکنند، دستبرد نمایانی زده، معاودت نمایند. نظر به فرموده دارای خوارزم، ده نفر از تواحی فتنک عزم مقصد گردیدند. در منزل گوگرچین از میان رود آب علامات سپاه فیروزی رایات را مشاهده کردند. و آن روز در آن حدود توقف، و در نیمه شب از میان زورق بدرآمده، شش نفر آن طایفه اراده نمودند، که چند نفری را گرفته مراجعت نمایند.

چون به کناره اردوی کیوان بوی رسیدند، کشیکچیان و حارسان کناره اردو، بیاهی ایشان را گرفته چند تیر دوراندازی به جانب ایشان انداختند. جماعت مذکوره، کاری نساخته معاودت کردند. روزانی دیگر که بر اثر رد آن طایفه رفته داخل به رود جیحون شدند، چگونگی آن را به خاک پای اقدس عرض [نمودند]. حسب الامر به سهد عساکر منصوره گردید که کناره رود آب را گرفته، شاید علامتی از آن جماعت ظاهر گردد.

نظر به فرمان قضا جریان، جمعی از عساکر منصور از رود آب بدان جانب عبور کردند، و جمعی در این جانب، چون به قدر دومیل راه را طی کردند، علامت زورقی از آن جماعت ظاهر گردید. از طرفین به انداختن تیر فتنک و جزایر اشتغال ورزیدند. شش نفر آن جماعت مقتول و چهار نفر دیگر به هزار فلاکت خود را به شب رسانیدند، و عساکر منصور در نیمه شب به علامات آن زورق برخورد، از طرفین دورانداز پدیشان

می‌افکندند. و دوتنفر دیگر مقتول، و دوتنفر زخم‌دار [شده] به هزار فلاکت خود را از زورق به‌خارج جنگل رسانیده، بعد از طی مسافت به‌خدمت ایلبارس خان رسیده، جگونی مقدمات را عرضه داشتند.

رعشه بر اعضای آن افتاده، مکدر و موش خاطر گردیده، اراده آن داشت که به‌سمت قراقلیاق و آرال بدر رود، که در این وقت سرکردگان يموت که همیشه اوقات لاف و کزاف زیاده از حد می‌زدند، که گویا شمشیر خاکی کرده ایشان است، و آیت دلاوری و نامداری در شان ایشان نازل گردیده، به‌عرض آن رسانیدند که انشاءالله تعالی به‌نیروی اقبال ابدعالم و به‌امداد و اعانت حضرات چهاریار، در محل ورود عساکر نادری در نواحی قلعه فتنک به‌نحوی گوشمالی بدان سپاه رزمخواه دهیم، که راه آمدن خود را مفقود یابند، و در عرصه گاه میدان به‌ضرب شمشیر و ناوک دلدوز فاجیز و نابود گردند.

خان و الاشان را تلی قلبی حاصل گشته سرکردگان و سرخیلان سپاه را به عواطف خسروانه امیدوار و مستمال گردانید و در خزاین را گشوده سپاهیان را به‌زور و خلعت خوشحال و امیدوار ساخت و با سپاه قیامت شکوه در آن نواحی منتظر ورود عساکر نصرت مآثر صاحبقرانی گردید.

۱۵۴

مجادله کردن ایلبارس خان در منزل قلعه فتنک با صاحبقران دوران و شکست یافتن آن

چون خاقان گیتی‌ستان طی مسافت کرده، وارد منزل دوده‌بویی، شش فرسخی، قلعه فتنک گردید، حسب‌الامر چنان به‌نفاذ پیوست که بنه و آغرق و سورات عساکر منصور [را]، که در نواحی بلخ و چهارجو و بخارا در گمیها بارگیری کرده، در میان رود آب می‌آوردند، در آن منزل منبر [کرده]، و به‌قدر ده دوازده هزار نفر از نامداران پیاده تفنگچی با یک‌نفر سردار صاحب‌تدبیر در آن منزل گذاشته، و سنگر [ی] حمیم که برجهای متین داشت قرار داده، با سپاه رزمخواه عازم قلعه فتنک گردید.

و در ورود آن نواحی، ایلبارس خان با عساکر خود، در مقابل سپاه‌کینه‌خواه صف قتال و جدال بیاراست. و از طرفین میمنه و میسر و قلب و جناح و ساقه و کمنگاه آراسته و پیراسته گردانیده، و دلبران و نامداران از یمن و یار طالب فتنه و شین گردیدند، و غازیان يموت، که به‌قدر شش هزار نفر می‌شدند، به‌عنوان چرخچگری در

عرصه گاه میدان به جولان درآمد، اوزم نبرد و دلاوری را به جای آورده، از هر طرف سر راه بر عساکر قزلباش مسدود داشته و، مستعد محاربه بودند.

از آن جانب، دارای دوران با سپاه بی پایان صفقتال وجدال در مقابل طایفه اوزبک بسته، و از طرفین نامداران و گردنکشان روی به معرکه کارزار گذاشته، فیعابین مجادله‌ای در نهایت صموبت دست داد. که نامداران یموت، دلاوران و گردان معرکه کارزار قزلباش را تا دو دانگ میدان بر عقب دوآیندند.

چون شاه شاهان و آن تاج‌بخش پادشاهان، کوشش جماعت یموت را و ثبات قدم ایشان را در برابر حمله غازیان ظفر توآمان مشاهده نمود، عرق تشیح حیدری و رگ حمیت نامرداری به حرکت آمده، تیغ آبدار ذوالفقار کردار از نیام انتقام کشیده، بسا جمعی از عساکر افشار و اتک خراسان و مرو، که همیشه با جماعت یموت و ترکستان هم‌آویز و با ستیز بوده‌اند، به حمله صفشکاف و صدمه حسارت انصاف، عرصه گاه کارزار را چون ساحت محشر پرشور و شر گردآیندند.

گاهی از زخم شمشیر قاطع، [در] بوستان رزم از تارک اعدا، نار خذلان بر شاخ ابدان فراوان نمودی، و گاهی از اثر سهام خون‌آشام گلستان میدان از قطره قطره خون دلاوران لاله‌زاری عیان بودی، و گاهی به نیشترستان افعی‌سان، مدهوشان معرکه قتال را رگ اکحل و قیفال گشودی.

چون مجاهدان دین و غازیان شیرکین، از آن خسرو بهرام صولت این تهور وشهامت ملاحظه نمودند، به هیئت اجتماعی بسمت آن پادشاه صفشکن و آن خسرو مبارزافکن روان شدند. و از حملات متواتر بسان سیل جماعت یموت را به مانند خاشاک از روی آن خاک برداشته، در آن وادی پریشان ساختند.

اما در آن روز، [که از] هنگامه محشر و فرغ اکبر نمونه‌ای بود، چندین هزار سپاه ایرانی و تورانی و هندوستانی و سندی و افغان و اوزبک و اروس و الان و ارمنی و فرنگی و لرگی و قزاق و قلماق به نظاره آن دوسپاه کینه‌خواه مشغول گشته، صدای احسن احسن از ثری به ثریا و از جوز به جوزا می‌رفت. و آن دوسپاه، حیران آن جنگ وجدال گشته، می‌گفتند: جرات و جلالت همین می‌باشد، که عساکر یموت و عساکر اتک داشته‌اند.

القصة، جماعت یموت چون آن تهور و خضر گذاری و تحمل و میدان‌داری مشاهده نمودند، دستشان از هر کار و پایشان از ثبات و قرار رفته، پشت به معرکه کارزار کرده، «کانه‌هم حمر مستنفره فرت من قسوره»، پای در بیدای فرار نهاده روی به صوب ادبار آوردند. و مبشر قضا و قدر، بشارت فتح و ظفر به نوای دلگشای «ان جندنا لهم الغالبون» به گوش هوش ساکنان خطه غیرا رسانیده، مفتوح الابواب در عنایت به روی ارباب ارادت به مفتاح «وینصرك الله نصرأ عزیزاً» مفتوح گردآیند.

وایلبارس خان با امرا و سپاه راه گریز پیش گرفتند. غازیان غضنفر صولت و مجاهدان بهرام شوکت تعاقب گریختگان نموده، کسری از ایشان [را] اسیر دستگیر گردآیندند، و بقیة السیف از آن معرکه خسته و رنجور خود را به قلمه هزار اسبافکنند.

وقبل از وقوع این مقدمه، حسب الامر ایلبارس، به اطراف و جوانب آن قلعه به قدر یک میل راه از هر طرف آب در دور آن حصار احاطه کرده، و همان راه باریکی به جهت معبر خود گذاشته بودند.

چون وارد آن حصار گردید، غیرت بر آن مستولی گشته، گفت: چون زنان در میان قلعه ننستند، و در بر روی خود بستن از نامردی است! مجدداً نامداران اوزبک را دلجویی و دل‌آسایی داده، در خارج آن قلعه مصمم جنگ و جدال گردیدند. و با امرا و اعیان خود چنان قرارداد که هر گاه در این دفعه هم شکست به ما دهد، خود را به همین قلعه افکنند، محصور خواهیم گشت، و چون آذوقه و علوفه ما بسیار است، و در صحاری و براری چون موسم زمستان است غله و آذوقه نمی‌باشد، ناچار نادر دوران به راهی که آمده، معاودت خواهد کرد. به همین خیالات فاسده، صف قتال بیاراست، لمؤلفه

ندانست چون بخت گردد به‌خواست ندارد سودی با افراسیاب (؟)
 صد و چارده دفعه خان سترگ بیاورد قزاق و قلماق و ترک
 سپاه درخشنده تیغ زن بیاورد زچین و خطا و ختن
 که گیرند اقلیم ایران زمین بیارد جهاش به زیر نگیں
 به دست یکی رسم نامدار شدند کشته و خسته و دلفگار
 نه رستم به مردی همین کار کرد؟ هر آن کسی که این کرد، آن کار کرد
 اما چون از آن جانب خاطر خطیر پادشاه کشورگیر از آن دار و گیر فارغ
 گردید، در همان منزل نزول اجلال فرمود. و قبه بارگاه به اوج مهر و ماه رسانید،
 و بر بساط نشاط مسند ابهت و بختیاری گسترانید، امرا و سرکردگان آستان خلافت‌نشان
 و آنانی را که از ایشان آثار جلالت و مردانگی و شجاعت و فرزاندگی در آن ممرکسه
 با ظهور انجامیده بود، طلب داشته، به نوازش خسروانه و مراحم بیکرانۀ پادشاهانه در
 مراتب ایشان افزود.

و آن جماعت نیز، روی نیاز و عبودیت برخاک مسکنت نهاد، جواهر دعا و زواهر ستایش و ثنا تبار مجلسی سهر قرین گردانیدند، و زبان به ادای تهنیت این فتح مبین گشودند، و شکر بخشندۀ عطیات به جای آوردند.

و آن شب را در آن منزل به استراحت به سر برده، روز دیگر که این خسرو خاور به عزم تسخیر این کشور پرخطر در منزل افق عزیمت مرتفع ساخت، پادشاه سکندرسیر و آن خسرو بحر و بر لوای کشورستانی برافراخت، که قراولان اردوی کیوان پوی به عرض عاکمان سدۀ سنیۀ اعلی رسانیدند، که ایلبارس خان مجدداً با سپاه بی‌پایان در نواحی هزار اسپ مستعد قتال و جدال گردیده، و منتظر ورود عا کر منصور است.

خاقان جم‌اقتدار و آن نادر کردگار، پای دولت در رکاب سعادت گذاشته، با غازیان ظفر قرین و نامداران خشمگین عازم هزار اسپ گردید، و در هنگام ورود آن نواحی، قراولان خاقان گیتی‌ستان به سمع اقدس رسانیدند، که جماعت بی‌سوت این دفعه

مستغرق دریای آهن و فولاد گشته، میدان‌داری می‌نمایند.

خاقان صاحبقران چون هزبر دمان با جمعی از غلامان به‌نظاره آن نامداران مشغول گشته، بعد از ساعتی معاودت نموده، مقرر فرمود که مین‌باشیان عظام و سرکردگان ذوی‌الاحترام از یمن و یسار صف قتال و جدال بیاراستند. و از طرفین غبار فتنه و شین بالا گرفت.

حسب‌الامر دارای جهان، به‌عهدهٔ غازیان افشار ایبوردی و قنجر استرابادی و عساکر مروی، که علیحده انتخاب گشته و ایستاده بودند، که میدان حرب را مجلس لهو و لعب می‌پنداشتند، و روز مصافرا خوشتر از شب زفاف می‌انگاشتند. حسب‌الامر دارای جهان به‌عهدهٔ ایشان مقرر گردید، که حمله بدان گروه انبوه یموت کرده [آنها را] از میدان مصاف دورنمایند.

آن نامداران شجاعت آیین و رزم‌خواهان خشمگین، به‌مانند آتش سوزان و روز درخشان خود را بدیشان رسانیده، بین‌الفریقین نایرهٔ قتال و جدال دراشتعال آمده. از گرد معرکهٔ کارزار سحاب‌وار پرده بر روی مهر بلکه تمام سپهر کشیده شد، و آن روز نورانی به‌مانند شب تاریک‌مانی گردید. و از هر طرف گروهی انبوه و از هر جانب سپاهی چون کوه به‌تیغ و تیر در عرصهٔ تلف در آمدند.

بعد از کشت و کوشش بسیار، گرد نکت و ادبار بر مفارق سپاه ایلبارس بیخته، و بسیاری از منسویین و تابعین وی با خاک هلاک آمیخته شدند. و با قلبی از اتباع و اشیاع خود با شرمساری بسیار به‌حصار هزاران اسپ پناه بردند.

و آن قلعه نیز در متابعت به‌مثابهٔ این حصار فیروزه قام، مصون از دستبرد طایفهٔ انام بودی، و تصور فرار جدارش چون سپهر نهم مشکل در او هام نمودی. شرفاتش در ارتفاع با ثریا انباز، و حسیض خندقش در انحفاض با ثری دساز. حصاری در نهایت استحکام، و برج و باروی آن در غایت آراستگی، و از هر طرفی نیز یک میل راه آب گرفته.

چون دارای گیتی‌ستان احوال را چنان مشاهده نمود، توقف آن حدود را بر خود صرفه ندیده، ارادهٔ آن نمود که از آن سرزمین کوچ نماید. در این وقت، جمعی از بهادران نامی و دلاوران گرامی، بکنج علی‌بیگ^۲ سر کردهٔ جماعت یموت را با جمعی دیگر زنده دستگیر کرده، به‌درگاه جهان‌آرا حاضر گردانیدند.

خاقان گیتی‌ستان، بکنج علی‌مذکور را مراعات پلانهایت پادشاهی کرده، به‌مخلت خاص سرافراز و ممتاز گردانید. و به‌الطاف خسروانه و نوازشات پادشاهانه امیدوار ساخته، از درگاه جهان‌آرا مرخص [نمود]. و مقرر داشت که به‌میان ایل و عشایر خود رفته، همگی طایفهٔ یموت را مطمئن و خاطر جمع ساخته، به‌الطاف و عنایات شهنشاهی امیدوار گرداند. و باقی سرکردگان و کدخدایان آن طوایف، وارد درگاه عالم‌آرا گشته، و در هر محل و هر مکان از بلاد ایران یا توران خواسته باشند توطی نموده، در

سلك اخلاصی گرانان و از زمره اطاعت‌کنندگان بوده باشند.

بکنج علی‌بیگ مذکور، قبول این امر کرده از عقب طوایف مذکوره، که در آن اوان به سمت اورگنج کهنه و منتقلاتی رفته بودند، روانه گردید، و بعد از ورود به میان عشایر و قبایل خود، فرمایشات صاحبقرانی را گوشزد خاص و عام گردانید. طوایف مذکور قبول این معنی را نکرده، در جواب آن گفتند:

دمی بازماندن؟ پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

چون بکنج علی‌بیگ مذکور احوال را چنان مشاهده نمود، ناچار با طوایف خود منفق گردیده، گفت: اولی واسب آن است که کوچ و کلفت خود را از این نواحی روانه سمت منتقلاتی نمایم. و خود در نواحی اورگنج کهنه، که از ایام چنگیزخان خراب و بایر است، توقف، و ملاحظه نمایم که فیما بین ایلبارس‌خان و نادر دوران مناقشه به کجا منجر می‌شود. آن رای پسند آن جماعت افتاده، برنهیج مذکور معمول داشتند.

اما چون صاحبقران دوران چنان شکست فاحشی به ایلبارس‌خان داد، در آن محل بسمع همایون رسانیدند که کوچ و کلفت و خزاین آن در قلعه خانقاه می‌باشد. دارای دوران ترك گرفتن قلعه هزار اسب کرده، با سپاه کینه‌خواه عازم قلعه مذکور گردید. چون ایلبارس‌خان حرکت صاحبقرانی را بدان‌صوب تحقیق دانست، ناچار در نیمه شب با سپاه فراوان و جمعیت بسیار، قلعه هزار اسب را به جمعی از سرکردگان صاحبقرانی سپرده، خود عازم قلعه خانقاه گردید. و در وقتی رسید، که لشکر فیروزی اثر صاحبقرانی در يك بدن آن قلعه نزول کرده بودند. از سمت دیگر داخل آن قلعه گشت.

در آن شب، به قدر هشت هزار از بهادران اوزبک به اتفاق او بهره‌ور گردیدند. زهرنگ ایشان را علیحده تحریک جنگ و جدال می‌نمود، و می‌گفت: هرگاه نادر دوران بر مملکت خوارزم تسلط بیابد، چون چنگیزخان همگی را قتل و اسیر بست طایفه قزلباش بدمعاش خواهد ساخت.

قصه، در آن شب عساکر خوارزمی در تهیه اسباب حرب و تخیل طعن و ضرب اشتغال داشته، هر يك لاف و گزاف پهلوانی می‌زدند که فردا در عرصه‌گاه میدان دمار از روزگار طایفه قزلباش بر خواهیم آورد. تا آنکه آفتاب خاوری بر فلک نیلوفر می به جولان درآمد و ساحت سپهر از نور مهر اضائت گرفت.

ایلبارس‌خان با سپاه نکبت‌بنیان از اصل قلعه به‌خارج دروازه رجوع نمود. و در هر جا و مکان دیوار کهنه و باغ خرابه و عمارت از هم ریخته‌ای بود، پیاده تمسک‌گچیان نامی خود را قرار و آرام داد، و خود با سپاه کینه‌خواه چون سد سکندر در برابر صفوف قتال بیاراست.

واز آن جانب، شهنشاہ شجاعت نهاد و آن دارای پاک‌اعتقاد چون جماعت اوزبک را به همه جهت مصمم قتال و جدال دید، پس از سوزن جبهه اخلاص رخاک نیاز و عرض سؤال از درگاه کریم کارساز بنده‌نواز، جوشن توکل پوشیده، و جرعه‌ای از روحانیت

۳- صحیح: دمی آب سرد از پی بدسگال... این بیت در امثال و حکم دهخدا به نام فردوسی آمده، اما من آنرا در شاهنامه نیافته‌ام.

ساقی کوثر نوشیده، پای در رکاب آورد، و به ترتیب سپاه فیروزی دستگاه پرداخت میمنت عساکر میمنت مآثر را به وجود با وجود فرزند ارشد خود رضاقلی میرزا زیب و زینت داد، و بر میرسه حاجی‌خان کرد و محمد رضاخان قرخلوی بگریگی مرو و محمد علی بیگ قاجار را مقرر گردانید. و قاسم بیگ و خانعلی‌خان کوکلان را با بسیاری از فارسان میدان پردلی قرارداد که تا هر یک از میمنت و میرسه را احتیاج به امداد و معاونت افتند، ابواب نصرت بروی ایشان مفتوح دارند. و رأیت صاحبقرانی بر افراخت.

آنگاه از دو جانب صدای کوس و شبیر، و لوله‌ه کرنا و نفیر، والله الله بهانران مرکه تاروگیر، به سمع ساکنان سیهر مستدیر رسید، در آن حال دلیران تیز جنگ و جوانان با نام و ننگ، از طرفین کمیت و سمند تیز رو را به مهمیز ستیز سراسیمه گردانیده، خارخار تملقات جهان بی‌ثبات را به ناخن مردی و مردانگی فرو نشانیده، قدم در مضمار کارزار نهادند. آنگاه تیغ و سنان کین بر یکدیگر آختند. لموده

دولشکر به یک ره درآمد زجای جهان گشت پر ناله کرنا
 بچنید کیتی زسم ستور سیه گشت بر آسمان روز هور
 سپهدار خوارزم ایلبارس شاه به همراه خوارزمی کینه خوا
 گرفتند ره بر دلیران دین سر پر زختم و دل پر زکین
 سر سروران شاه تادر که بود سر آید به آسمان کیود
 فرمود تا توپ از در شکوه به غرش آید به لرزنده کوه
 دهل کوب کوبیدن از سر گرفت جهان رنگ اصحرای محشر گرفت
 صدای تفنگ خواست از هر طرف دلیران عنان ستوران به کف
 برآمد خروشی در آن دار و گیر یکی خورده نیزه یکی خورده تیر
 به اقبال شاه فریدون نشان گرفتار شد دشمن بدگمان
 نیاورد گنجشک تاب عقاب ستاره گریزان شد از آفتاب

چون فیما بین آتش حرب در التهاب آمد، از هر طرف که سپاه اوزبک حمله می نمود، یکدفعه به ضرب گلوله جزایر ترنزل در بنای ثبات صد بلکه دوست نفس از مخالفین می افتاد، که آتش خرمن حیات ایشان بود.

چون از هر طرف خود را مرکز دایره بلا دیدند، بنای ثبات ایشان درهم شکسته، ورشته جمعیت شان از هم گسسته، روی انکسار از میدان کارزار بر تافته، فرار برقرار اختیار کرده، [خود را] به قلعه خانقاه افکنده، زندگی دو روزه عمر ناپایدار را مفتتم شمرند.

و جمعی از سپاه یموت در میدان نادری می کوشیدند، همان راه بیابان را پیش گرفته، بسمت اورگنج کهنه به تزد عشایر خود بدر رفتند.

و به موجب «وقنف فی قلوبهم الرعب» وهم و هراس بی قیاس بر سپاه ایلبارس

اسیلا یافته، در قلعه نامبدی را بر خود مسدود کرده، به قلعه‌داری قیام و اقدام نمودند. و از این جانب حسب الامر پادشاه گردون احتشام، دور و نایره قلعه خانقاه را عساکر منصور مرکزوار احاطه کرده، محصور نمودند.

۱۵۵

آمدن ایلبارس خان به درگاه صاحبقران و تسخیر نمودن مملکت خوارزم و به قتل رسیدن آن به فرموده دارای جهان

چون خاقان گیتیستان و آن خسرو ممالکستان ایلبارس خان والی خوارزم را شکست فاحشی داده، در قلعه محصور گردانید، در آن شب به محامد شکر و اهب بر منت اشتغال داشته، تا محلی که سیاه سیاهی شب از فروغ تبخ خسرو انجم منهرم گردید، صاحبقران دوران به همدم صبارفتار چون خورشید بنداقتدار برآمده، دور و نایره قلعه خانقاه را بر سر آن سپاه قست نموده، همگی همت برانتزاع آن قلعه مصروف گردانیدند.

امرای نامدار و غازبان عسکر آثاره چون احوال بحر اخصر در تلاطم آمده، به ارتضاع حواله و سیه پرداختند. و در مدت دوسه یوم، حوالات رفیعه و مراحل علیه در اطراف شهر از فصیل و باره بگذرانیده، نقابان چابکدست به خفر نقب و کنندن زمین اشتغال ورزیدند.

ایلبارس خان، از مشاهده این حال و اجتهاد سپاه کینه‌خواه هراسان گشته، بروی ظاهر گردید، که اگر بر عناد و سرکشی اصرار ورزد، در معرض قهر و سیاست به اسوه حال جمیع رعایا و برایا گرفتار می‌گردند. و هر دم و هر ساعت آثار ضعف و هراس بروجنات احوال خویش در تضاعف می‌دید، و از معاونت جماعت اوزبک ماوراالنهر دانست، که به جز خلاف و نفاق نتیجه‌ای دیگر نمی‌بخشد. لاجرم از مرکب عناد و مخالفت به‌زیر آمده، بر بساط ندامت بنشست، و چاره‌کار در آن دانست که دست در ذیل انابت و معذرت زده، از این گرداب بلا رخت حیات به ساحل نجات کشد.

آنکاه، به وسیله زمره‌ای از دولتخواهان مصلح و خیرخواهان ناصح عریضه‌ای مشتمل بر ندامت و طلب عفو، به خدمت خاقان گیتیستان مرقوم کلام معذرت گردانید که: انسان جایز الخطاست، و مشتق از نسیان است. و تا جرایم و گناه از گناهکاران به‌منهور نیاید، کرم و عطیه بزرگان از پرده خفا به حجله ظهور جلوه ننماید. امید که کرم جبلی پادشاه جرم بخش شفیع این مجرم عاصی گشته، جرایم سابق و تقصیرات لاحق را کان لم یکن انکارند، و به دستور سایر ملازمان، این سرگشته تیه نادانی را در سلك خادمان درگاه انتظام داده، در عداد چاکران شمارند.

از من گنه آید و من اینم از تو کرم آید و تو آنرا
 چون صاحبقران دوران از مضمون عراشی آن مطلع گردید. ساعتی تأمل کرده،
 آتش غضب اثر لیب در حرکت آمده، فرمود که: مکرر از نواحی چهارجو و دوه بوینی
 و فتک و هزار اسپ، ارقاماتی مشتعل برنصایح و خاطر جمعی قلمی فرمودیم، که دست
 از این محاربه و مجادله برداشته، به امیدواری تمام وارد درگاه خلافت بنیان ما گردد.
 همان در مقام ستیزه و عناد در آمده، به افعال ناشایست خود اصرار ورزید. و با وجودی
 که، وصف ذات حمیده صفت ما امروز چون خورشید خاوری پرتو افکن شرق و غرب
 عالم گشته، و همگی شهریاران ممالک محروسه سر بر خط فرمان ما نهاده، تابع امر و
 نهی ما گردیده اند، با معدودی چند از طایفه یموت، که در نواحی خوارزم و دشت قنچاق
 بازدی و قطاع الطریقی اوقات خود را صرف کرده، و آوازه شمشیر ایشان شهرت یافته،
 یاد نخوت و غرور در کاخ دماغ خود افکنده، طرح مجادله و محاربه ریختند. و ساعتی
 در غرور میدان طاقت صدمه عساکر منصوره را نیاورده، روی به هزیمت نهادند. و حال
 که ملاحظه می کنند، خود را به همه جهت مرکزوار محاط گرداب بلا می بینند، از راه
 اصلاح در آمده، معذرت می خواهند. به هر نحو که رای او قرار گیرد، و بقای دولت
 خود را در آن بیند، از آن قرار معمول نارد.

ناصرخان خیراندیش، معاودت به خدمت پادشاه خوارزم کرده، به جهت خاطر خود که
 مبدا باعمال حوادث روزگار گردند، عرض نمودند که: شهریار آفاق تقصیرات شما را
 به عفو مقرون داشته، به جان امان داد. -
 آن پادشاه پرجرایم، با دل داغدار و دهنه خونبار، با جمعی از امرا و ارکان
 دولت خود در قلعه را گشوده، با جهان جهان خجالت و ندامت، وارد درگاه، خلافت مدار
 خاقانی گردید.

حساب الامر خسرو جهانگیر، چنان به نفاذ پیوست، که در کنار خیمه فتحعلی خان
 افشار برادر مادری آن حضرت، خیمه ای به جهت آن برپای کرده، نزول نمود.
 سرکردگان و ایناقان و ریش سفیدان جماعت اوزبک را به حضور طلبیده، همگی
 ایشان را به خلعت خاص سرافراز، و به لطف و عنایت شهنشاهی اختصاص داده، مقرر فرمود
 که به اصل قلعه رفته، رعایا و برابا [را] به نوازشات خاقان گیتی ستان مستمال و خاطر
 جمع گردانند.

و در شب دیگر، حسب فرمان قضا جریان چنان به نفاذ پیوست که ایلبارس پادشاه
 خوارزم را به قتل رسانیده، و در آن سرزمین به خاک سپردند.

بر دوستی دهر منه خاطر هیچ کز روی نشود به غیر کین ظاهر هیچ
 صد سال اگر زیسته ای، آید مرگ صد ملک اگر گرفته ای، آخر هیچ
 و بگنفر از شرای خوارزم این رباعی را در سلک نظم کشیده:

افسوس که چرخ زایسان (۲) آمد و رفت شاهان و سلاطین جهان آمد، و رفت نوبت چو به نادر جهانگیر رسید ایلبارس به ماه رمضان؟ آمد و رفت القسه، خاقان دوران چون خاطر جمعی از شرارت و افساد ایلبارس خان حاصل نمود، کدخدایان قلعه خانقاه را طلبیده، هریک ایشان را علیحده مراعات داشته کرده، و بدخلاع فاخره مباحی و سرافراز ساخت. و قدغن فرمود که احدی از عساکر منصور مراحم احدی از رعایا و برابرا نگریدند، گذارند که فارغبال و مرفه‌الاحوال آسوده ر غنوده، به امر بیجارگی خود قیام و اقدام دارند.

از قضایای فلکی و مقدرات ازلی^۴، یک نفر ملازم بی سروپای قولوقچی^۵، در نزدیک قلعه با یک نفر اوزبک کم‌بغل، به جهت برداشتن جوال گاهی مجادله نمودند. و آن اوزبک فقیر به فریاد آمد که: چرا مرا کتک می‌زنی، و از سخط نادر دوران اندیشه نمی‌نمایی؟

آن قولوقچی [گفت]: «آری، گیدی مردود، شاه بیراقدی، که خانقاه اللهداد ایلسن لر»^۵

جمعی دیگر مثل آن قولوقچی بیکدغه «الله داده، اللهداد» گفته، روی به قلعه خانقاه آوردند. و جمعی اجامه و او باش داخل قلعه گشته، چهارپنج نفر را گرفته و برهنه نمودند. این صلبا به گوش عساکر منصور رسید. و جمعی از بیخردان گونه اندیشه نیز سوار مرکبان خود گشته، روی به قلعه نهادند، که اموال تاراج نموده کسب نمایند.

صدای غلغله عساکر منصور، در محلی که شهباش جهان سربرالین استراحت نهاده و بدخواب رفته بود، به گوش هوش او رسیده، بیدار گردید، و بدون توقف قدم در خیمه نادری گذاشت. چون تحقیق مقدمات نمود، جمعی از یساوان و نسقچیان را مقرر فرمود که: هر کس به نظر شما برسد، گرفته به درگاه جهان آرا حاضر نمایید.

در آن محل جاوش باشی [را]، که به جهت همانست آن مردم سوار گشته بود، با جمعی از پانصد باشیان و دوسه نفر از مین باشیان و سی‌چهل نفر از یوزباشیان را گرفته، به حضور صاحبقران گیتی‌ستان حاضر گردانیدند، و به قتل آن نامداران بدون پرش فرمان داد. و جسد آنها را در سر جلوخان، که متصل به اردو بازار است، در زیر قباق افکندند. و هر کس که به سمت قلعه رفته بودند، خود را به کناره کشیده، مخفی شدند.

کدخدایان قلعه مذکور را خواسته [بازخواست]^۶ نمود. عرض نمودند: دوسه نفر

۲- ذکر رمضان در شعر خوارزمی موجب تردید در نوشته جهانگشا (ص ۳۵۷) می‌شود که تسلیم خیمه و ایلبارس را در هفته آخر شعبان ذکر کرده.

۳- جهانگشا، ص ۳۵۸ (به ابهام و اختصار).

۴- خدمتگار (ترکی).

۵- ترجمه: شاه اجازه داده است که خانقاه را الله داد (یعنی غارت) کنند.

۶- سی و پنج نفر مین باشی و یوزباشی و ده باشی کشته شد، و سایر الناس را گوش و بینی بریده مرخص فرمود. (بیان واقع من ۹۵-۹۱).

۷- يك کلمه محو شده، به قیاس میان دو قلاب افزودیم.

از اجامه و اوباش، ارادهٔ بیخامی کردند. آنچه برده بودند، در در قلعه افکند. جان خود را به ساحل نجات کشیدند.

چون نظر کدخدیان اوزبک بدان نامداران افتاد، و ضابطه و نظام مهمام شهشاهی [را] ملاحظه نمودند، شکر احسان او را به جای آورند، معاونت بدقلعه مذکور نمودند.

مسود این اوراق، در آن روز در دفترخانه نشسته و نایک شبانه روز حالت بیرون آمدن نداشتیم.

القصة بعد از انتظام مهمام و امورات قلعهٔ خانقاه، در این وقت کدخدیان قلعهٔ هزاراسب نیز با پیشکش و ارمغان بسیار وارد درگاه خلافت مدار گردیدند. پادشاه عدونواز بدیشان نیز کمال شفقت و مرحمت بعمل آورده، عازم قلعهٔ خوق، که محل پایتخت سلاطین اوزبک است، گردید.

چون در آن محل [که] ایلیارس خان به ارادهٔ مجادله با صاحبقران به حرکت آمده بود، موازی چهل هزار پیادهٔ مرکن، که در شب تار به ضرب گلولهٔ آتشین کردار مهره از قنای مار بهدر می کردند، در آن قلعه گذاشته و [قلعه را بدوستم بیگ میراب] ۸ و عبدالرحمان بیگ قوش بیگی و جمع دیگر از سرکردگان اوزبک سپرده و رفته بود، جماعت مذکوره باد نخوت و غرور در کلبهٔ بماغ خود راه داده، برج و باروی قلعه را مملو از تفنگچی کرده، طرح مجادله و محاربه افکندند.

از این جانب، رایات فیروزی علامات صاحبقران ظاهر گردیده، دور و نایرهٔ آن حصار را چون نگین انگشتر احاطه کردند. در آن شب حسب الامر دارای زمان به [ساختن] حواله و سیبه فرمان داد.

در هنگامی که ظلیعهٔ خورشید ضیا انجام بر این چرخ نیلوفری قام بود، از چهار جانب آن قلعه عساکر منصور یورش بدان حصار آورده، آن روز و آب شب مجادله در نهایت صعوبت رخ داد.

عاقبت الامر، بعد از دوسه روز سکان آن قلعه به امان آمده، عریضای مشتمل بر اطاعت و انقیاد و زندهارخواهی به دربار معدلت مدار خاقانی قلمی، و به صحابت چند نفر معتمدین انقاد درگاه جهان آرا گردانیدند. پادشاه جرم بخش تقصیرات ایشان را کان لم یکن انگاشته، به نوازشات شهشاهی مستمال و امیدوار ساخت.

طایفهٔ مذکوره، معاونت به حصار کرده، دوستم بیگ میراب و غیره سرکردگان با هزار هزار خجالت و ندامت، وارد درگاه سپهر اشیاء گردیدند. و پیشکش و ارمغان بسیار با کلیدهای خزاین و سررشتهٔ دقایق ایلیارس خان، به نظر شهشاه جهان رسانیدند. پادشاه اقلیم بخش، همگی آن سرکردگان و سرخیلان اوزبک را به عطیات شهشاهی و نوازشات پادشاهی سرافراز و مباحی ساخت. و جمع، از کارکنان سرکار عظمت مدار را تعیین فرمود که خزاین و دقایق و اموال و اشیاء او را، به حیطةٔ تصرف در آورند، و

هر يك از آن سرکردگان و سرخیلان را به مناصب لایقه سرافرازی ناده. امور رفق و
 فتنه مهمات خوارزم را به طاهرخان وا گذاشت.
 کسی را که خواهد خدای ودود رساند سرش را به چرخ کبود
 زالطاف او باشد این کامیاب مقابل شدن نره با آفتاب

۱۵۶

شفقت فرمودن حضرت گیتیستان مملکت خوارزم را به طاهرخان و مراجعت آن به خراسان

خاقان گیتیستان، بعد از تسخیر کل مملکت خوارزم، و خاطر جمعی آن دیار،
 جمیع سرکردگان و سرخیلان پنج قلعه خوارزم را به حضور اقدس طلبید. فرمود که:
 هر گاه در میان شما احدی بوده باشد، که حکومت و سلطنت این مملکت را تواند از پیش
 برد، اظهار نماید، تا عنان اختیار این ولایت را در کف کفایت آن گذاشته، صاحب اختیار
 سازم.

همگی آن جماعت در مقام عرض درآمدند، گفتند که: حکومت این ولایت از ایام
 چنگیزخان الی حال، متوجه سلسله علیّه چنگیزخان است. بهر نحو که رای موانع
 همایون اقتضا نماید، مقرر فرمایند که ما غلامان از آن قرار معمول داریم.
 صاحبقران دوران مقرر فرمود، طاهر میرزانی که از سلسله بلند مرتبه چنگیزخان
 [بود] و اباعنجد و نلابعد نسل در مملکت هرات زاد و ولد نموده، و در آن سفر در
 رکاب سعادت فرجام صاحبقرانی بود، و به خدمات مرجوعه اشتغال داشت، شهریار دوران
 میرزای مذکور را در آن روز به خدمت شاهی و به حقیقه فرمانروایی سرافراز، و بر
 مسند حکومت آن دیار متمکن و برقرار، و صاحب اختیار کل مملکت خوارزم گردانید.
 و به ساعت سعد، جمیع امرا و ارکان آن را تعیین، و به حسب یراق مرصع، و با چند
 نفر از نامداران ایران، مقرر داشت که آن خان و الاشان را به عظمت تمام و سررشته
 مالاکلام برداشته، به قلعه خیوق برده، و بر تخت سلاطین مذکور نشاندند، مراجعت
 نمایند.

نظر به فرمان پادشاه ربیع مسکون، آن خان چنگیززاد به استقلال تمام و به عظمت
 مالاکلام عازم خیوق [شد]، که در آن روز جمعی از سرکردگان جماعت اوزبک، از راه
 شرارت و افساد درآمدند، و بنای افساد را پیشنهاد خاطر نکبت مآثر خود گردانیدند، و
 طاهرخان والی چون حیرت زدگان در زاویه حیرانی منوش گشته، مراجعت به اردوی
 کیوان پوی نمود.

چون مقدمات مذکور به سمع صاحبقران دوران رسید، آتش غضب ائیر لهب در